

# «عقول» در حکمت صدرایی و فرشته‌شناسی نهج البلاغه (با تأکید بر صفات)

علی ارشد ریاحی، دانشیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان

ملیحه جمشیدیان، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

## چکیده

## طرح مسئله

ملاصدرا مکتب فلسفی خود را برگرفته از قرآن، برهان و عرفان میدانند و در اثبات و بیان اصول فلسفی خود به شواهدی از آیات و روایات استناد میکنند؛ و از اینرو حکمت خود را متعالیه میدانند. از جمله مباحثی که در فلسفه ملاصدرا مطرح شده است، بحث از وجودات خالص و بدون ماهیتی است که عقول یا مفارقات نوری نام دارند. ملاصدرا معتقد است عقول همان فرشتگان مقرب در شرع میباشند.<sup>۱</sup> اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا تمام خصوصیات و وظایفی که در شرع برای ملائکه ذکر شده است، بر ویژگیهای عقول قابل تطبیق است؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است تمام صفات و وظایف عقول در حکمت صدرایی با صفات و وظایف ملائکه در شرع تطبیق گردد و این امر نیازمند چندین مقاله است. بناچار از میان تمام امور مربوط به ملائکه و عقول تنها به دو صفت «تجرد» و «کثرت» که از مهمترین ویژگیهای آنان است، اکتفا میکنیم. از میان منابع شرعی نیز تنها به نهج البلاغه بسنده میکنیم، زیرا که نهج البلاغه یکی از قلیل رفیع متون دینی است. امیر سخن، علی

در این مقاله تطبیق آراء فلسفی ملاصدرا درباره عقول با فرشته‌شناسی نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته است. باین منظور کلیه کتب فلسفی و تفسیری ملاصدرا، مطالعه و آراء او درباره عقول جمع‌آوری شده است؛ همچنین مطالب نهج البلاغه در رابطه با فرشتگان مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. سپس تنها با بررسی دو صفت «تجرد» و «کثرت» ملائکه (در نهج البلاغه) و عقول (در حکمت ملاصدرا) این نتیجه بدست آمده است که ملائکه مقرب در صورتی بر عقول قابل تطبیقند که در مرتبه تجرد تام باشند، و در صورت تنزل وجودی و تمثل آنها، ملائکه در هیئت و صورت عالم مادون خود، بر عقول تطبیق نمیکنند. از حیث کثرت نیز تعداد ملائکه، مانند تعداد عقول بی‌شمار و دارای کثرت نوعی و تشکیکی است، هرچند درباره منشأ کثرت فرشتگان نکته‌یی در نهج البلاغه ذکر نشده است.

## کلیدواژگان

عقول  
تمثل  
کثرت  
فرشته  
تجرد  
مقام معلوم

۱. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، مع تعلیقات المولی علی نوری،

بیروت، مؤسسه‌التاریخ العربی، ۱۴۳۰ ق، ص ۵۳۰.

■ **اهل جبروت: فرشتگانی هستند که خداوند آنها را واسطه‌های بخشش و رحمت و نگهبانان سراپرده جلال و عظمت خود آفریده است. آنان مبادی و اصول سلسله موجودات و نهایت آنها، غایت شوق و رغبت نفوس و پایان آنها‌یند و بزرگ و پیشوای آنها روح اعظم است که خداوند به آن اشاره کرده و میفرماید: «روزی که روح و فرشتگان به صف بایستند.»**

الهی و دل باختگان نعمتهای ربانی و فروتنان در بارگاه جبروت و بزرگی اویند، ایشان را توجهی به ذات منور (به نور الهی) خودشان نیست، چه رسد به اینکه به غیر خود توجه و التفات داشته باشند.

ب) اهل جبروت: فرشتگانی هستند که خداوند آنها را واسطه‌های بخشش و رحمت و نگهبانان سراپرده جلال و عظمت خود آفریده است. آنان مبادی و اصول سلسله موجودات و نهایت آنها، غایت شوق و رغبت نفوس و پایان آنها‌یند و بزرگ و پیشوای آنها روح اعظم است که خداوند به آن اشاره کرده و میفرماید: «روزی که روح و فرشتگان به صف بایستند.»<sup>۲</sup> و آن را باعتباری قلم اعلی و عقل اول گویند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میفرماید: «روح ملکی از ملائکه است که برایش هفتاد هزار صورت است و برای هر صورتی هفتاد هزار زبان و برای هر زبانی هفتاد هزار لغت و او به همه آن لغات تسبیح میکند و خداوند از هر تسبیحی ملکی خلق میکند

۲. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ص ۱۸۵.

۳. ملاصدرا، مفاتیح‌الغیب، ص ۵۳۷ - ۵۳۸؛ خواجهی، محمد، لوامع‌العارفین، تهران، مولی، ۱۳۶۶، ص ۷۹.

۴. نبأ/ ۳۸.

(علیه‌السلام) در عبارات نهج‌البلاغه دریچه‌هایی به جهان نامحسوس ملائکه بر ما می‌گشایند و با بیان اقسام، صفات و وظایف آنها بر بینش ما در جهت ایمان به این موجودات ماوراء حس می‌افزایند.

بنابراین در این مقاله برآنیم تا با تطبیق نظرات ملاصدرا درباره تجرد و کثرت عقول بر همین ویژگیهای ملائکه در نهج‌البلاغه، این ادعای ملاصدرا را که عقول همان فرشتگانند، بررسی کنیم. در ابتدا به شرح مختصری از صفات ملائکه در نهج‌البلاغه و سپس عقول در فلسفه ملاصدرا می‌پردازیم و در نهایت تطبیق آن دو بر یکدیگر را از حیث تجرد و کثرت، بررسی مینماییم.

### ملائکه در نهج‌البلاغه

ملک، معادل عربی واژه فرشته و مخفف «المالک» میباشد که همزه آن حذف شده و از «الألوک» بمعنی «رسالت» گرفته شده است.<sup>۲</sup>

درباره ماهیت ملائکه مقرب، آراء و اقوال مختلفی بیان شده است که برخی از این آراء مؤید یکدیگر و برخی نقض کننده هم میباشد. ملاصدرا جبرئیل را بلحاظ اینکه خداوند در قرآن کریم به صفات کمالی او اشاره کرده است، بر سایر فرشتگان ترجیح میدهد و او را همان عقل فعال (آخرین عقل از عقول طولی)، مبدأ عالم عناصر، حامل وحی و مبدأ معقولات میدانند.<sup>۳</sup> وی جواهر ملکوتی را بدو قسم تقسیم مینماید:

۱- قسم اول، هیچ نوع تعلقی به عالم اجسام ندارند؛ نه تعلق حلولی و نه تعلق تدبیری، به این قسم کروبیون گفته میشود که خود بر دو قسمند: الف) ملائکه مهیمین: که غرق در دریای احدیت و سرگشته در بزرگی خداوندند. آنان شیفتگان جلال

■ علامه مجلسی و ابن ابی الحدید، با توجه به ظاهر آیات و روایات معتقدند که ملائکه از این ماده کثیف عنصری نیستند، ولی مجرد تام نیز نمیباشند، زیرا زمان، مکان و اوصاف دیگری که لازمه جسمانیت است، برای آنها در روایات ذکر شده است، بنابراین ملائکه را موجودات جسمانی (از جسم لطیف) میدانند.

کمال عبودیت و خضوع ملائکه برای جلال خدا و اعترافشان برای کمال عظمت الهی میدانند.<sup>۹</sup> بنابراین از نظر ایشان، هر فرشته‌یی که کمال عبودیت و خضوع را در برابر ذات الهی داشته باشد، ملک مقرب میباشد. با این بیان مقرب بودن معنای عامی پیدا میکند که اگر نگوییم همه ملائک، لاقلاً اکثرشان را در برمیگیرد. آیت‌الله خوئی و ابن ابی الحدید میان مقرب بودن فرشته از یکطرف و جهت و مکان داشتن، جسمیت و تدبیر اجسام او از طرف دیگر منافاتی نمیینند.<sup>۱۰</sup> آیت‌الله خوئی با بیان آیاتی از قرآن، جبرئیل را به عنوان ملک مقرب معرفی نموده، سپس میفرماید:

چگونه ممکن است انکار جسمیت او در حالی که شرق و غرب از بالهای او پر شده است

۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۵۶، ص ۲۲۲.
۶. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۴۲۰.
۷. همان، ص ۴۳۰.
۸. همان، ص ۴۲۱.
۹. بحرانی، ابن میثم، المصباح، طهران، بینا، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ همان، ج ۲، ص ۳۵۷.
۱۰. خوئی، حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۹۵ ق، ج ۲، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق، ج ۶، ص ۴۳۲.

که با ملائکه تا روز قیامت پرواز میکند.<sup>۵</sup> این روح اولین طبقه کروبیون است و آخرینشان روح القدس است که جبرئیل نامیده میشود، ایشان برهم ترتب سببی و مسببی دارند و برای هر یک مقامی معلوم است.<sup>۶</sup> اینان همان ملائکه مقرب و جواهر مقدسند که در سلسله عقول مفارقه واقع شده‌اند.<sup>۷</sup>

۲- قسم دوم از اهل ملکوت، موجوداتی هستند که به عالم اجسام تعلق دارند و به ایشان روحانیون گفته میشود. ایشان نیز بر دو قسمند: قسمی متعلق به اجسام سماویند و در آنها بنحو تدبیر و تحریک تصرف میکنند که به آنها ملکوت اعلی گفته میشود و قسمی دیگر متعلق به اجسام عنصریند که به آنها ملکوت اسفل گفته میشود.<sup>۸</sup>

در عبارات نهج البلاغه، به ماهیت ملائکه مقرب بطور صریح پرداخته نشده است، بلکه برخی از شارحان نهج البلاغه برخی از عبارات را ناظر به ملائکه مقرب دانسته‌اند. ابن میثم بحرانی در ذیل خطبه اول نهج البلاغه، ماهیت ملائکه مقرب را ذوات مبرا از جسمیت، جهت، نیاز به غیر و تصرف در امور جسمانی دانسته و میگوید، ملائکه ساجدین همان ملائکه مقربند، باین دلیل که سجود فرشتگان برای خدای تعالی، کمال عبودیت و خضوعشان و نیازمندی و حاجتشان به خداوند میباشد و از آنجا که فرشتگان ساجد در مرتبه بالاتری از قرب نسبت به سایر ملائکه قرار دارند، همان ملائکه مقرب میباشند. ابن میثم با توجه به معنای «سجود ملائکه» فرشتگانی را که برای رساندن وحی و قضا و قدر الهی رفت و آمد میکنند و واسطه در حصول معارف الهیند، همان فرشتگان ساجد و مقرب میدانند و میان سجود به این معنا و رفت و آمد فرشتگان برای رساندن اوامر خدای تعالی منافاتی نمیینند بلکه انجام تمام این امور را

و چگونه تدبیر اجسام او انکار میشود در صورتی که او ناصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غزواتش و همراه او در خلوات بوده است. در مورد کیفیت سجود ملائکه نیز باید همان معنای متعارف از سجود را برداشت کرد، زیرا در جریان سجده ملائکه بر حضرت آدم، سجده ملائکه بطور مطلق مطرح شده است و قول ابن میثم خلاف ظاهر آیه است.<sup>۱۱</sup>

نظر ملاصدرا و ابن میثم درباره ملائکه مقرب، تنزه ایشان از جسمیت و تعلق به اجسام است. هردو فیلسوف وظایف مشترکی برای ملائکه مقرب ذکر کرده‌اند: از نظر هردو، ایجاد اشیاء، حصول معارف الهی و رساندن وحی، توسط ملائکه مقرب انجام میشود. آیت الله خویی نیز با سایرین در اینکه اسرافیل، عزرائیل، جبرئیل و میکائیل از ملائکه مقربند اتفاق نظر دارد اما دیدگاه ایشان درباره ماهیت ملائکه با سایرین کاملاً متفاوت است.

### تجرد ملائکه

موجود مجرد به موجودی اطلاق میشود که از جسمیت و مادیت مجرد باشد<sup>۱۲</sup> و خود بر دو قسم است: مجرد تام که از ماده و لوازم مادی مبراست و مجرد مثالی که فاقد ماده و واجد برخی اوصاف مادی، مانند، رنگ، شکل و اندازه میباشد.<sup>۱۳</sup> درباره تجرد یا جسمیت ملائکه اختلاف نظر وجود دارد؛ علامه مجلسی و ابن ابی الحدید، با توجه به ظاهر آیات و روایات معتقدند که ملائکه از این ماده کثیف عنصری نیستند، ولی مجرد تام نیز نمیباشند، زیرا زمان، مکان و اوصاف دیگری که لازمه جسمانیت است، برای آنها در روایات ذکر شده است، بنابراین ملائکه را موجودات جسمانی (از جسم لطیف) میدانند. در

بعضی از تعابیر «نور» بعنوان ماده اصلی تشکیل دهنده ملائکه مطرح شده است.<sup>۱۴</sup> با توجه به مقدمه فوق، تحقیق درباره تجرد ملائکه منوط به بررسی مطالبی از نهج البلاغه است که میتواند تجرد ملائکه را نفی یا اثبات نماید. این مطالب شامل زمان و مکان داشتن، صعود و نزول کردن، قابل رؤیت بودن، پروبال داشتن، خوابیدن و مقام معلوم داشتن ملائکه است.

### زمان خلقت ملائکه

جسم از آنجا که دارای حرکت است، معروض زمان است، ولی موجود مجرد، عاری از تغییر و حرکت و در نتیجه فاقد زمان است. در برخی از عبارات نهج البلاغه زمانمندی از ملائکه نفی شده است و در برخی دیگر از زمان خلقت ملائکه سخن به میان آمده است. با رفع این تناقض ظاهری، میتوان تجرد ملائکه را از حیث زمان اثبات نمود. امیر المؤمنین (علیه السلام) در عبارت ذیل، زمانی بودن فرشتگان را نفی کرده‌اند: «گذشت شبها و روزها تغییری در فرشتگان ایجاد نمیکند و آنها را از جایی به جایی کوچ نمیدهد».<sup>۱۵</sup> این عبارت بیانگر آنست که گذشت زمان موجب کوچ دادن ملائکه از مرحله وجود به عدم نیست و

۱۱. خویی، منهاج البراعة، ج ۲، ص ۲۶.

۱۲. لاهیجانی، ملامحمد جعفر، شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۴۲، ص ۳۱۱.

۱۳. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمة، تعلیق مصباح یزدی، تهران، الزهراء، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۷۹.

۱۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۰۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۳۲؛ خویی، منهاج البراعة، ج ۲، ص ۲۶؛ مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۲.

۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

تجرد آنها اقتضا میکند از محدود شدن به زمان و تغییراتی که بوسیله زمان حاصل میشود، دور باشند.<sup>۱۶</sup> از طرف دیگر در نهج البلاغه عباراتی از این قبیل وجود دارد: «ثم خلق سبحانه... لعمارة الصفيح الاعلى؛ سپس خداوند سبحان... برای آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوت خویش فرشتگانی شگفت آفرید.» همچنین، «ثم فتح ما بين السموات العلى؛ سپس آسمانهای بالا را از هم گشود.» ممکن است بنظر برسد که کلمه «ثم» در عبارات فوق بر تأخیر آفرینش فرشتگان از آفرینش آسمانها دلالت میکند و در نتیجه زمانمند بودن ملائکه را اثبات کند، ولی در اینباره مناسبتر است تعبیر به «ثم» را بمعنای تأخیر در بیان بدانیم نه تأخیر در زمان خلقت فرشتگان.<sup>۱۷</sup>

مکان داشتن نشانه جسم بودن و ابعاد داشتن است و از اموری است که با تجرد ناسازگار است. عبارات نهج البلاغه تصریح در نفی مکان از ملائکه ندارد و بعکس عبارات زیادی آسمانها را عبادتگاه فرشتگانی میداند که از کثرتشان جای پوستینی خالی نتوان یافت. آن حضرت خلقت ملائکه و سکونتشان در آسمانها را برای عمران و آبادانی آن محل میدانند. برای مثال در خطبه نود و یکم میفرماید: «سپس خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمانها، و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوت خویش فرشتگانی شگفت آفرید و تمام شکافها و راههای گشاد آسمانها را با فرشتگان پر کرد.» کسانی که قائل به تجرد ملائکه هستند درباره چنین عباراتی سخنان متفاوتی گفته‌اند:

— سکونت فرشتگان در آسمانها، بمعنای نوعی تعلق و ارتباط میان فرشتگان و آسمان است که با کمترین مناسبت (از قبیل مناسبت شرط و مشروط) محقق میشود و با تجردشان منافاتی ندارد.<sup>۱۸</sup>

— جواز استواء خداوند بر عرش و کرسی — با آنکه خداوند از داشتن این صفات منزّه است — دلیل بر جواز سکونت فرشتگان در آسمان است، هرچند این فرشتگان از داشتن جسم، منزّه و از تدبیر اجسام بدور میباشند. همانطور که این معانی درباره خداوند صورت جسمانی ندارد و کنایه از سلطنت الهی و قدرت نامتناهی و علم حضوری اوست، سکونت فرشتگان در آسمانها نیز بمعنای اشغال فضا و تزامم مکان ملائک با یکدیگر نیست، بلکه آنها چون موجوداتی مجرد یا اجسام برزخی هستند، هیچگونه مکانی را بمعنای اشغال فضا برای خود اختصاص نمیدهند و با وجود تعداد کثیرشان در آسمانها با یکدیگر تزاممی ندارند.<sup>۱۹</sup>

بنظر نگارنده این سخن از استحکام کافی برخوردار نیست، زیرا بر تنزه خداوند از امور جسمانی دلایل محکم و متقنی ارائه شده است که بسبب آنها از ظهور کلماتی از قبیل استواء بر عرش دست برداشته میشود، اما درباره ملائکه چنین ادله‌یی وجود ندارد.

— علامه طباطبایی با توجه به اینکه ملائکه را مجرد تام یا مجرد مثالی میدانند، در آسمان بودن فرشتگان را از دو صورت خارج نمیداند: صورت اول اینکه، جای گرفتن آنها در این مکانها، مانند قرار گرفتن آتش برزخ در برهوت و قرار داشتن بهشت برزخ در وادی السلام و یا در میان مرقد پیامبر و منبر آن حضرت میباشد و نیز مانند باغی از باغهای بهشت بودن قبر یا گودالی از گودالهای آتش بودن آنست. این همان تحقق داشتن امری در باطن امر دیگر

۱۶. بحرانی، المصباح، ج ۲، ص ۳۵۷.

۱۷. خوبی، منهاج البراعة، ج ۶، ص ۲۷۷.

۱۸. بحرانی، المصباح، ج ۱، ص ۱۶۰.

۱۹. همانجا.

است. صورت دوم اینکه، این آسمانها امور برزخی میباشند.<sup>۲۰</sup>

بنا بر آنچه گفته شد، در آسمان بودن فرشتگان یا بمعنای نسبتی است که میان ایشان و آسمان است که حاکی از نوعی تعلق و ارتباط است (چگونگی این ارتباط مبهم میباشد)، یا بمعنای تحقق داشتن امری در باطن امر دیگر است و یا اینکه اصلاً آسمانی که محل سکونتشان است، امر برزخی میباشد. در هر سه صورت سکونتشان در آسمان با تجردشان منافاتی ندارد. علی (علیه السلام) در عبارت ذیل به صعود و نزول ملائکه اشاره فرموده‌اند: «... و دشواری فرود آمدن و برخاستن را بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق می‌رسانند یا اعمال بندگان را بالا می‌برند آسان کرد.»<sup>۲۱</sup>

برخی واژه‌های صعود و نزول را دلیل بر جسمانیت دانسته‌اند، زیرا صعود و نزول مستلزم تغییر و تحول و دگرگونی از لوازم امور جسمانی است<sup>۲۲</sup> ولی برخی دیگر که قائل به تجرد ملائکه‌اند، صعود و نزول را بمعنایی دیگری تأویل میکنند:

— «نزول» در آیات قرآن در معنایی غیر از معنای فرود آمدن از بالا به پایین بکار رفته است. مثلاً در سوره حجر (آیه بیست و یکم) منظور از نزول اشیاء از خزائن الهی، چیزی جز آفرینش آنها نیست و این مسئله کاملاً بدیهی است که درختان و انسانها و ... از بالای آسمان بر زمین فرود نمی‌آیند.<sup>۲۳</sup> همچنین نزول و مشتقات آن در مورد قرآن، مکرر بکار رفته است. در این موارد نیز، روشن است که قرآن از مکانی در بالا به زمین فرود نیامده بلکه حقیقتی علوی داشته که از مرتبه‌یی به مرتبه‌یی دیگر تنزل یافته تا به وجود لفظی رسیده است و نحوه نزول ملائکه نیز ممکن است چیزی متناسب با نحوه وجودی آنان باشد.<sup>۲۴</sup>

■ «نزول» در آیات قرآن در معنایی غیر از معنای فرود آمدن از بالا به پایین بکار رفته است. مثلاً در سوره حجر (آیه بیست و یکم) منظور از نزول اشیاء از خزائن الهی، چیزی جز آفرینش آنها نیست و این مسئله کاملاً بدیهی است که درختان و انسانها و ... از بالای آسمان بر زمین فرود نمی‌آیند.

— همه فرشتگان در یک سطح وجود نیستند؛ بنابراین این پندار که همه آنان مجرد تام باشند خالی از اشکال نمیباشد.

— اگر فرشته‌یی نازل شود ناچار بصورت مردی درخواهد آمد، اما این تغییر شکل، قلب ماهیت ملکوتی به ماهیت ملکی نیست، بلکه تمثل به مثال انسانی است که در بحث «رؤیت فرشتگان» به آن پرداخته‌ایم.<sup>۲۵</sup>

### رؤیت فرشتگان

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه صد و دوازدهم میفرماید: «آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه‌یی درآید، از آمدن او آگاه میشوی؟ آیا هنگامی که یکی را قبض روح میکند، او را میبینی؟...» یا در خطبه صد و هشتاد و دوم میفرماید: «ای انسان که برای توصیف

۲۰. طباطبایی، محمدحسین، رسایل توحیدیه، ترجمه علی شیروانی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۰، ص ۱۸۹.

۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

۲۲. مکارم شیرازی، پیام امام، ج ۴، ص ۸۱.

۲۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷، ق، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۲۴. همان، ج ۱۵، ص ۳۴۴؛ همان، ج ۳، ص ۴.

۲۵. همان، ج ۷، ص ۱۸.

■ همانطور که از فرمایش امام نیز استفاده میشود، تمثّل اولاً، تنزل وجودی ملک است و ثانیاً، شیء متمثّل، در مرتبه حس ادراک کننده ظهور نیافته است تا اشکال سفسطه پیش آید بلکه در مرتبه قلب یا صدر یا حس مشترک ولی، تمثّل یافته است و در نتیجه منافاتی بین عدم رؤیت ملائکه و تمثّل آنها در اشکال و صور مختلف نیست.

پروردگارت به زحمت افتاده‌ای، اگر راست می‌گویی جبرئیل، میکائیل و لشکرهای فرشتگان مقرب را وصف کن که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده‌اند و عقلهایشان در درک خدا عاجز مانده است. تو چیزی را میتوانی با صفات آن درک کنی که دارای شکل و اعضا و عمر محدود و اجل معین باشد.» دلیلی که حضرت درباره نامحسوس بودن ملائکه می‌آورند، زوال ناپذیری و بدون شکل و اعضا بودن است. شارحان نهج‌البلاغه همه اتفاق نظر دارند که ملائکه موجودات نامحسوسند، اما برخی دلیل این امر را جسم لطیف بودن ملائکه<sup>۲۶</sup> و برخی غیرجسمانی بودن آنها دانسته‌اند.<sup>۲۷</sup>

اشکالی که در اینجا مطرح میشود اینست که اگر ملائکه نامحسوس و غیرقابل رؤیتند، چرا در روایات سخن از صورت، شکل و هیئتهای جسمانی برای آنهاست. در نهج‌البلاغه علی (علیه‌السلام) در توصیف ملائکه حامل عرش در خطبه اول میفرماید: «عرش الهی بر دوش هایشان استوار است. برابر عرش خدا دیده به زیرافکنده و در زیر آن، بالها را بخود پیچیده‌اند.» و در خطبه نود و یکم میفرماید: «خدا فرشتگان را در صورتهای مختلف و اندازه‌های مختلف آفرید، و بال و پرهایی برای آنها قرار

داد.» علامه طباطبایی درباره عبارات فوق میفرماید: نامحسوس بودن ملائک بمعنای عدم تمثّل آنها نیست و آنچه در روایات درباره صورت، شکل و هیئت جسمانی ملائکه سخن بمیان آمده است، از باب تمثّل است. تمثّل عبارتست از ظهور چیزی برای انسان بصورتی که انسان با آن الفت دارد و با غرضش از ظهور میسازد؛ مانند ظهور جبرئیل برای مردم بصورت بشری تمام عیار – چون مألوف و معهود آدمی از رسالت همین است که شخص رسول، رسالت خود را گرفته نزد مرسل الیه بیاید و آنچه را گرفته از طریق تکلم و تخاطب ادا کند – یا مانند ظهور دنیا برای علی (علیه‌السلام) بصورت زنی زیبا و فریبنده – چون مألوف و معهود دل‌های بشر همین است که در مقابل دختری فوق‌العاده زیبا بیش از هر چیز دیگر فریفته گردد – و مثالهای دیگری که برای تمثّل زده شده است.<sup>۲۸</sup>

درباره اینکه حقیقت تمثّل چیست، چند نظر وجود دارد:

– اصلاً حقیقتی در خارج وجود ندارد بلکه تنها و تنها صورتی ادراکی و وجود ذهنی تحقق دارد. علامه با رد این قول، پذیرش آن را مساوی با قبول سفسطه میدانند.<sup>۲۹</sup>

– تشکّل و تصور ملک، مثلاً بصورت انسان، اینگونه است که ملک، هم در ظرف ادراک بیننده و هم در خارج از ظرف ادراک او، انسانی واقعی بشود.

۲۶. خویی، منهاج‌البراعة، ج ۸، ص ۲۵.

۲۷. بحرانی، المصباح، ج ۲، ص ۹۰.

۲۸. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۴.

۲۹. همان، ج ۱۴، ص ۳۴.

این قول را نیز علامه رد میکند، زیرا مستلزم سفسطه است و با معنای لغوی کلمه «تمثل» منطبق نیست، زیرا وقتی میگوییم: «تمثل شیء لشیء فی صورة کذا» معنایش اینست که شیئی برای شیء دیگر بصورت خاصی در آمده است، یعنی او آن را باین صورت تصور کرده است، نه اینکه واقعاً هم به آن صورت درآمده و چیز دیگری شده باشد.<sup>۳۰</sup>

حقیقتی در خارج وجود دارد که بصورتی جلوه کرده است که مألوف و معهود ادراک کننده و با ادوات ادراک او سازگار باشد.<sup>۳۱</sup> این قول را علامه میپذیرد. اما بنظر نگارنده این نظریه اشکال سفسطه را حل نمیکند، زیرا بین شیء درک شده و صورت ادراکی تطابق نیست، لذا درباره هر شیء محسوسی میتوان این احتمال را داد که این شیء در ظرف ادراک من چنین ظهور یافته است، ولی حقیقت خارجی آن چیز دیگری است.

— تمثل، تنزل وجودی شیء متمثل است؛ یعنی فرشته در خارج موجود مجرد است. زمانی که قوه خیال متصل (که خود مجرد مثالی است) با حقیقت مجرد فرشته مرتبط شود، فرشته در خیال متصل بصورتی که با احوال نفسانی ادراک کننده مطابقت دارد، ظاهر میشود.<sup>۳۲</sup> این نظر را که امام خمینی، علامه حسن زاده و آیت الله جوادی به آن قائلند، میتوان پذیرفت زیرا بیانگر آنست که شیء متمثل شده نه در حاسه ادراک کننده — تا سفسطه را بدنبال آورد — بلکه در خیال متصلش باین صورت ظاهر شده است. امام خمینی در اینباره میفرماید: «تنزل ملائکه چه در مرتبه قلب یا صدر یا حس مشترک ولی، و چه در بقاع ارض و کعبه و حول قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و چه در بیت المعمور، بطریق تمثل ملکوتی یا ملکی است.»<sup>۳۳</sup>

همانطور که از فرمایش امام نیز استفاده میشود، تمثل اولاً، تنزل وجودی ملک است و ثانیاً، شیء متمثل، در مرتبه حس ادراک کننده ظهور نیافته است تا اشکال سفسطه پیش آید بلکه در مرتبه قلب یا صدر یا حس مشترک ولی، تمثل یافته است و در نتیجه منافاتی بین عدم رؤیت ملائکه و تمثل آنها در اشکال و صور مختلف نیست.

نکته‌یی که در پایان این بحث لازم است بیان شود آنست که تمثل یافتن ملائکه در صور و اشکال مختلف، هم درباره ملائکه‌یی است که تجرد برزخی دارند و هم درباره ملائکه‌یی که تجرد تام دارند، زیرا ملائکه‌یی که تجرد برزخی دارند، میتوانند از اجزاء، اعضا، اجنحه و غیر آن برخوردار باشند چون از عوالم مثالی هستند و هر یک دارای مقداری خاص، اعضا و جوارحی مخصوص بخود میباشند، اما ملائکه مهیمن یا ساکنین جبروت اعلی با وجود اینکه از امثال این اعضا، اجزاء مقداری، مواد، لوازم و عوارض آن منزّه و مبرا هستند، ولی بواسطه احاطه وجودی قیومی خود میتوانند در هر یک از عوالم بصورت و هیئت آن عالم متمثل شوند، چنانکه جبرئیل امین که از مقربین درگاه و حامل وحی الهی و از اعلی مراتب موجودات سکنه جبروت است، برای ذات مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مثال مقید دائماً و در مثال مطلق دو مرتبه و در ملک گاهی، متمثل شده است.

۳۰. همان، ج ۱۷، ص ۳.

۳۱. همان، ج ۱۴، ص ۳۴.

۳۲. خمینی، روح الله، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۲؛ حسن زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، تهران، رجا، ۱۳۶۵، ص ۳۷۱؛ جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۳۳. خمینی، آداب الصلوة، ص ۳۴۲.



■ دلیل راه نیافتن خواب بر دیدگان ملائکه اینست که خواب عبارتست از تعطیل شدن حواس ظاهری بدلیل اینکه روح توان انجام کار ندارد و پس از برطرف شدن خستگی و ضعف، توان انجام کار را پیدا میکند، و چون فرشتگان از این اسباب و ابزارها منزهند، خواب آنها را فرا نمیگیرد.

نکته دیگر آنکه، تمثیل ملکی ملائکه در عرض موجودات ملکی نیست تا هر سلیم‌الحس آن را ببیند، بلکه وجهه ملکوتی آنها غالب و جهات ملکی مغلوب است بنابراین مردم آنها را با چشم ملکی نمیدیدند، بلکه با تأیید حق و اشاره حضرت خاتم‌الانبیا - صلی‌الله‌علیه‌وآله - بعضی از اصحاب جبرئیل را که بصورت دحیه کلبی بود میدیدند.<sup>۳۳</sup>

بنا بر آنچه گفته شد، عدم قابل رؤیت بودن ملائکه با آنچه در روایات درباره صور، اشکال، اجنحه و هیئتهای جسمانی ملائکه ذکر شده است، منافاتی ندارد.

### خواب فرشتگان

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه اول نهج‌البلاغه در وصف ملائکه چنین میفرماید: «نه خواب به دیدگان آنها راه مییابد، و نه خطایی در خردشان و نه سستی در وجودشان.» دلیل راه نیافتن خواب بر دیدگان ملائکه اینست که خواب عبارتست از تعطیل شدن حواس ظاهری بدلیل اینکه روح توان انجام کار ندارد و پس از برطرف شدن خستگی و ضعف، توان انجام کار را پیدا میکند، و چون فرشتگان از این اسباب و ابزارها منزهند، خواب آنها را فرا نمیگیرد.<sup>۳۵</sup>

برخی بر تنزه ملائکه از خواب اشکال کرده‌اند که این مطلب ظاهراً با قول خداوند که میفرماید: «چرت و خواب او را فرا نمیگیرد»،<sup>۳۶</sup> منافات دارد، زیرا حق سبحانه با این حالت خود را مدح فرموده است، بنابراین شایسته نیست کسی در این حالت با خدا مشارکت داشته باشد.<sup>۳۷</sup> پاسخ این اشکال در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) اینگونه آمده است: «فرق است بین ایشان و خداوند - عزوجل -، زیرا آن کسی را که هرگز خواب سبک و یا خواب سنگین، فرا نگیرد فقط خداست.»<sup>۳۸</sup>

این روایت موجب می‌شود که بگوییم: روایاتی که برای ملائکه خواب را ثابت میکند، برخواب قلیلی حمل میشود که از آن به «چرت» تعبیر میشود که غیرمانع از ذکر و تسبیح است و روایتی که میفرماید: «لا یغشا هم نوم العیون: نه خواب به دیدگان آنها راه مییابد»،<sup>۳۹</sup> برخواب غالبی حمل میشود که موجب غفلت است.<sup>۴۰</sup>

بنظر نگارنده این جمع موجب میشود که ملائکه را موجودات مادی بدانیم، زیرا موجود مجرد حتی خواب سبک نیز او را فرا نمیگیرد، همانطور که ابن‌ابی‌الحدید نیز در صورتی خواب را برای ملک جایز میدانند که از ملک بودن خارج شود.<sup>۴۱</sup> عبارت

۳۴. همو، چهل حدیث، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۴۱۴-۴۱۵.

۳۵. بحرانی، المصباح، ج ۱، ص ۱۶۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۹۲.

۳۶. بقره ۲۵۵.

۳۷. راوندی، قطب‌الدین، منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۶۸.

۳۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۹۳.

۳۹. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱.

۴۰. خویی، منهاج البراعة، ج ۲، ص ۱۷-۱۸.

۴۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۹۲.

■ از آنچه گذشت، معلوم شد که رفت و آمد و تغییر و تحولات جهان ماده در ملائکه تأثیر نمیگذارد. همچنین آنها دیده نمیشوند، لمس نمیگردند، در احساس نمی‌آیند و سایر احکام ماده را نیز ندارند. بنابراین فرشتگان اجسام مادی نیستند بلکه امور مادی نسبتی با آنها دارد و بحسب مراتب مختلف، تجرد برزخی یا عقلانی دارند.

جسمانی در معرض زوال، فساد و تغییرند و کمال در ماده نیز تدریجی است. از مبدأ سیر، حرکت میکند تا بتدریج به غایت کمال برسد و چه بسا در بین راه به موانع و آفاتی برخورد میکند و قبل از رسیدن به حد کمالش از بین میرود. همه این امور با مقام و مرتبه معلوم داشتن تنافی دارد.

از آنچه گذشت، معلوم شد که رفت و آمد و تغییر و تحولات جهان ماده در ملائکه تأثیر نمیگذارد. همچنین آنها دیده نمیشوند، لمس نمیگردند، در احساس نمی‌آیند و سایر احکام ماده را نیز ندارند. بنابراین فرشتگان اجسام مادی نیستند بلکه امور مادی نسبتی با آنها دارد و بحسب مراتب مختلف، تجرد برزخی یا عقلانی دارند.

همانگونه که عالم به اعتبارات مختلف، به دو عالم «خلق و امر»، «غیب و شهادت»، «مجرد و مادی»، «ملک و ملکوت» و ... تقسیم میشود، فرشتگان الهی نیز، که مأموران خداوند و دارای قوای غیرمتناهی، برحسب عوامل طولی به مراتب عالی و دانی و اطوار

نهج البلاغه «لا یغشاهم نوم العیون» نیز دلالت بر نفی خواب بطور مطلق (قلیل و غالب) دارد که با تجرد ملائکه سازگار میباشد.

مقام معلوم داشتن ملائکه بمعنای آنست که بین ارواح فرشتگان ترتیب است و هر یک از فرشتگان در مقام و مرتبه خود تنها هستند و از هیچیک جز فعل واحد صادر نمیشود.<sup>۴۲</sup> برخی از شارحان نهج البلاغه، قول امام (علیه السلام) را در خطبه اول (که اصناف ملائکه را بیان میکند) دال بر تفاوت ملائکه در عبادت و خشوع میدانند، به این بیان که سجود، رکوع و تسبیح عباداتی هستند که در میان خلق رایجند و نمیتوان آنها را درباره ملائکه بمعنای ظاهری - که عامه مردم میفهمند - گرفت، زیرا نهادن پیشانی بر زمین برای سجده و خم کردن پشت برای رکوع و حرکت دادن زبان برای تسبیح، اموریند که دلالت بر اسباب و ابزاری دارند که مخصوص بعضی از حیوانات است، اما درباره فرشتگان سزاوار اینست که تفاوت مراتب یاد شده به «سجود»، «رکوع»، «صف» و «تسبیح» بر تفاوت کمال فرشتگان در خضوع و خشوع برای کبریا خدا و عظمت او حمل شود<sup>۴۳</sup>؛ همانگونه که حضرت در جای دیگر خطبه اول به تفاوت مراتب فرشتگان اشاره میکند و میفرماید: «میان این دسته از فرشتگان با آنها که در مراتب پایینتری قرار دارند، حجاب عزت و پرده‌های قدرت فاصله انداخته است.» همچنین قرآن در آیه صد و شصت و چهارم سوره صافات بصورت اشاره، هر یک از فرشتگان را دارای نوع منحصر بفرد دانسته، میفرماید: «و ما منا الا له مقام معلوم؛ هر یک از ما مقامی معین و پستی مشخص داریم که ما را بدان گمارده‌اند.»<sup>۴۴</sup> پذیرش مقام معلوم داشتن ملائکه، تأیید میکند که فرشتگان مجردند، چون امور

۴۲. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۷۸۲؛ همو، المبدأ و المعاد، قم، منشورات مکتبه المصطفوی، ص ۲۵۴.  
 ۴۳. بحرانی، المصباح، ج ۱، ص ۱۶۰.  
 ۴۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۸۳.

■ مجردات تام عاری از مواد و خواص آن و دارای دو نوع کثرت طولی و عرضی هستند. در کثرت طولی، عقول در طول یکدیگر قرار دارند و بین آنها رابطه علیت برقرار است، اما در کثرت عرضی، عقول عرضی از آخرین عقل طولی که همان عقل فعال است، بوجود آمده و همه در عرض هم و معلول علت واحدند. عقول عرضی همان مثل افلاطونی و ارباب انواعند.

میکنند که با ملائکه تا روز قیامت پرواز میکند».<sup>۴۸</sup>

### عقول در حکمت صدرایی

واژه عقل در معانی گوناگونی بکار رفته است. در فلسفه دو معنا برای عقل ذکر شده است: یکی موجود مجرد تام و دیگری قوه عاقله انسانی. مجردات تام عاری از مواد و خواص آن و دارای دو نوع کثرت طولی و عرضی هستند. در کثرت طولی، عقول در طول یکدیگر قرار دارند و بین آنها رابطه علیت برقرار است، اما در کثرت عرضی، عقول عرضی از آخرین عقل طولی که همان عقل فعال است، بوجود آمده و همه در عرض هم و معلول علت واحدند. عقول عرضی همان مثل افلاطونی و ارباب انواعند. لفظ عقل در این معنا گاه بر صادر اول (عقل کل)، گاه بر عقل فعال و گاه بر عقول عرضی اطلاق میشود.<sup>۴۹</sup>

۴۵. شمس‌الدین آملی، عز‌الدین جعفر، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، مشهد، آستان قدس، بیتا، ص ۱۴۳-۱۴۵.  
 ۴۶. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱.  
 ۴۷. بحرانی، المصباح، ج ۲، ص ۳۶۴.  
 ۴۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۲۲.  
 ۴۹. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۵۵۵.

بیشمار تقسیم میشوند. برخی از گروههای فرشتگان عبارتند از: مقربان، حاملان عرش، فرشتگان گرداگرد عرش، فرشتگان قابض ارواح، حاملان وحی، فرشتگان کرسی، فرشتگان حافظان اعمال انسان، فرشتگان موکل بر عناصر، فرشتگان موکل بر نباتات، حیوانات و مرکبات، فرشتگان هفت آسمان، خازنان بهشت و مالکان دوزخ.<sup>۴۵</sup> به برخی از اصناف فرشتگان فوق در عبارات نهج‌البلاغه اشاره شده است. حضرت علی (علیه‌السلام) در توصیف کثرت ملائکه میفرماید: «در تمام آسمانها جای پوستینی خالی نمیتوان یافت مگر اینکه فرشته‌یی به سجده افتاده یا در کار و تلاش است.»<sup>۴۶</sup> این تعبیر نشان میدهد که عدد فرشتگان الهی تا چه حد زیاد و گسترده است بگونه‌یی که تمام آسمانها را پر کرده‌اند.<sup>۴۷</sup>

با توجه به آنچه در بحث «مقام معلوم ملائکه» گفتیم، اولاً کثرت ملائکه نوعی است نه عددی، باینصورت که نمیتوان آنها را افراد یک نوع بحساب آورد بلکه انواع منحصر در فردند. ثانیاً، کثرت ملائکه تشکیکی است، یعنی در اصل وجود (ملک بودن) با هم مشترکند ولی شدت و ضعف وجود در آنها متفاوت است که بهمان وحدت وجود و بازگشت اختلاف با اشتراک در وجود مربوط میشود. بنابراین عبارت «پرده‌های قدرت» در عبارت خطبه اول: «میان این دسته از فرشتگان با آنها که در مراتب پایینتری قرار دارند، حجاب عزت و پرده‌های قدرت فاصله انداخته است»، دلالت بر قدرت متفاوت ملائکه و علیت برخی برای برخی دیگر دارد. به این نکته امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در روایتی اشاره کرده، میفرماید: «روح ملکی از ملائکه است که برایش هفتاد هزار صورت است و برای هر صورتی هفتاد هزار زبان و برای هر زبانی هفتاد هزار لغت؛ و او به همه آن لغات تسبیح میکند و خداوند از هر تسبیحی ملکی خلق

ملاصدرا عقول را وجودات خالص و محض بدون ماهیت و انوار بدون ظلمت میدانند. آنان جوهری هستند که هم از جهت ذات و هم از جهت فعل مجرد از ماده و بحسب فطرت، تام‌العیار خلق شده‌اند.<sup>۵۰</sup> وی خصوصیتی را برای عقول ذکر میکند که به مهمترین آنها در ذیل اشاره میشود:

موجودات عالم غیب قدیمند، چون فیض حق و نور وجود همواره بر آنان میتابد و صرف امکان ذاتیشان برای ایجاد شدن آنها کافی است بدون احتیاج به زمان و مکان و سایر امور مادی؛<sup>۵۱</sup> دارای امکان استعدادی نیستند، یعنی طلب تدریجی و حرکت در آنان برای نیل به مطلوب اصلی مفقود است بنابراین ابدی و جاویدان بوده، فساد و تباهی در آنان راه ندارد؛<sup>۵۲</sup> زمانی و مکانی نیستند، زیرا هر امر زمانی حادث است؛<sup>۵۳</sup> نوعشان منحصر در فرد است و یک نوع واحد افراد ندارد؛<sup>۵۴</sup> انوار صرف و خالصی هستند که مطلقاً ظلمتی در آنها نیست؛<sup>۵۵</sup> انوار عقول، فانی در نور وجود حق و باقی به بقای اویند و وجودشان از وجود حق متمایز نیست و بر آنها لفظ عالم و ما سوی الله اطلاق نمیشود، زیرا هرچه بر آن اطلاق لفظ عالم شود، حادث زمانی و متحرک به حرکت جوهری است؛<sup>۵۶</sup> عقول از عالم امرند و عالم امر، عالم وحدت است. بنابراین موجودات عالم عقول از فرط فعلیت و کمال بمنزله موجود واحدی هستند که دارای جهات فاعلی متعدد است.<sup>۵۷</sup> ملاصدرا در المظاهر الالهیه در ا ینباره میفرماید: «بدان که بین خداوند و بین عالم، وسایط نوریه و اسباب افعال الهی است که فوق خلق و در مرتبه پایینتر از خالقند.»<sup>۵۸</sup>

حکما عقل را بر موجودی اطلاق نموده‌اند که بحسب ذات و فعل (هر دو) مجرد باشد و لذا اثبات چنین موجودی مساوی با اثبات تجرد آنست.<sup>۵۹</sup>

صدرالمتألهین اثبات عالم عقول را از بزرگترین مطالب قرآن دانسته است، بدان دلیل که آن عالم محل بازگشت نفوس بزرگان بویژه عقول و ارواح پاک است. وی دلایلی برای اثبات این عالم در جاهای مختلف ذکر کرده است که بطور خلاصه عبارتند از:

۱ - وجود محسوس از هر نوعی، دلالت بر وجود معقول دارد. چون اگر معقول پیشین نباشد محسوس پسین به وجود نیاید و برای آن دلایلی است:

الف) معقول وجودش تام و کامل است و بواسطه تجرد از ماده، نوع آن در شخصش باقی و پایدار است، ولی محسوس از جهت وجودی ناتمام و نیازمند به حاملی است که آن را حمل کند و حافظی که بقای آن را حفظ نماید. از طرف دیگر تام بواسطه شرف و برتری

۵۰. همو، رسالة الحشر، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، ص ۱۵۵.

۵۱. لاهیجانی، شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، ص ۳۱۱ - ۳۱۲.

۵۲. همان، ص ۳۵۲؛ ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴؛ همو، الواردات القلیبیه، ترجمه و تحقیق احمد شفیعیها، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۰۸، ص ۱۳۲.

۵۳. همو، ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴.

۵۴. همان، ص ۵۴۵.

۵۵. همان، ص ۵۴۶.

۵۶. لاهیجانی، شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، ص ۳۵۱؛ ملاصدرا، العرشیه، ترجمه غلامحسین آهنی، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۱، ص ۳۶.

۵۷. همان؛ همو، الشواهد الربوبیه، تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰، ص ۱۵۲؛ همو، الاسفار الاربعه، تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، باشراف استاد سیدمحمد خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۳۳۲.

۵۸. همو، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸، ص ۵۹.

۵۹. لاهیجانی، شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، ص ۳۱۱ - ۳۱۲.

■ ملاصدرا با وجود اینکه عدد عقول را متناهی دانسته است و میگوید: باید شماره عقلها به عقل آخر (عقل فعال) برسد، اما برای عقول تعدد و کثرتی قائل است که از دایره شمارش و نگارش بیرون است و شماره آن را جز خداوند کسی نمیداند، چنانکه خداوند میفرماید: «جز خدا هیچ کس از شماره لشکرهای پروردگار آگاه نیست.»

و غایت پیش از ناتمام میباشد. پس معقول پیش از محسوس است.

ب) واجب از معقولات و ممکن از محسوسات است و واجب پیش از ممکن است. پس معقول پیش از محسوس است.

ج) بسیط پیش از مرکب است و معقول بسیط است، پس معقول پیش از محسوس است.

د) محسوس پوشیده شده با لباس زمان و مکان و مجرد از پیوستگی زمان و مکان دور است، پس مجرد پیش از محسوس است.<sup>۶۰</sup>

۲- ملاصدرا برهان ابن سینا را با بیان دیگر و همراه با اضافاتی اینگونه بیان نموده است:

اجسام فلکی جایز نیست که برخی علت برخی دیگر باشند، بلکه اصلاً جایز نیست که جسمی سبب به وجود آوردن جسم دیگری باشد، چون اجسام از آنروی که جسمند، در نوع با هم مماثلت و همانندی دارند و افراد یک ماهیت امکان ندارد که برخی از جهت ماهیت، علت برخی دیگر گردند، چون هیچ ترجیحی برای هیچیک از آنها از جهت ماهیت وجود ندارد. همچنین جایز نیست که علت بودن برخی، از جهت ماده یا از جهت طبیعت مخصوص به آن باشد، زیرا

ماده دارای تأثیر نبوده بلکه کار آن پذیرش است و طبیعت هم تأثیری جز به مشارکت ماده و مکان ندارد، چون ایجاد فرع بر وجود است و آنچه در وجود نیازمند به ماده است، در ایجاد نیز نیازمند به آنست.

از طرف دیگر مشارکت ماده تنها بعلت وضع لازم آن حاصل میگردد، برای مثال خورشید فقط اشیاء مقابلش را نورانی میکند، بنابراین اگر جسم، جسم دیگری را ایجاد کند باید نسبت به جسمی که معدوم است وضع داشته باشد و حال آنکه محال است که جسم موجود با جسم معدوم وضع داشته باشد. اکنون که ثابت شد جسم هر فلکی بوسیله امر جسمانی ایجاد نشده، نتیجه میگیریم که بوسیله امر غیرجسمانی ایجاد شده است.<sup>۶۱</sup>

۳- حرکت دائمی جواهر مادی بر امری شریف دلالت دارد که دگرگون‌پذیر نبوده، جسمانی و منطبع در جسم نمیشد. چنین جوهری را عقل مجرد مینامند. حرکت تنها بواسطه بیپایانی و نهایت نداشتنش بر عقل دلالت دارد، بنابراین برای حرکت دهنده قریب آن نیرویی بیپایان لازم است که ناچار از یاری خواستن از عقل مجرد است، از آنجاکه نیروی جسمانی توانایی حرکت بیپایان و نامتناهی را ندارد چراکه هر جسمی قابل تقسیم است اگر چه در وهم و خیال باشد، و بواسطه تقسیم نمودن آن، قوه و نیرویی هم که در آنست تقسیم میپذیرد و از آنجا که در نیروهای وارد شونده بر ماده جسم تبدیل و دگرگونی است، پس پیوسته از آن جوهر مفارق، نیرویی بعد از نیروی دیگر برای حصول استعدادی بعد از استعداد

۶۰. همان، ص ۵۲۱-۵۲۵.

۶۱. همان، ص ۳۲۷-۳۲۸.

پیشین افاضه میگردد و بواسطه آن، حرکتی از پی حرکتی دیگر ایجاد میگردد، پس برای این حرکت دائمی ناچار نیروی الهی وجود دارد که از تمامی عالم مجرد و رها میباشد.<sup>۶۲</sup>

ملاصدرا با وجود اینکه عدد عقول را متناهی دانسته است و میگوید: باید شماره عقلها به عقل آخر (عقل فعال) برسد، اما برای عقول تعدد و کثرتی قائل است که از دایره شمارش و نگارش بیرون است و شماره آن را جز خداوند کسی نمیداند، چنانکه خداوند میفرماید: «جز خدا هیچکس از شماره لشکرهای پروردگار آگاه نیست.»<sup>۶۳</sup>

xxx

ملاصدرا در تبیین کثرت عقول، علیت عقول برای اجرام آسمانی را مطرح میکند: از آنجا که افلاک در طبیعت با هم اختلاف دارند و وجودشان امکانی است، بنابراین در وجود نیازمند به علت‌های گوناگون بسیاری (یعنی عقول) هستند تا آنکه از هر یکی از آنها یکی صادر شود. اگر همه آنها یک نوع بودند، علت فاعلی واحد برای همه کافی بود. اگر انواع متعدد بود اما قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» در کار نبود، باز علت فاعلی واحد کفایت میکرد.<sup>۶۴</sup> قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده است و میفرماید: «به هر آسمانی، فرمان خویش را وحی کرد.»<sup>۶۵</sup>

کثرت عقول، نوعی است، زیرا تکثر و بسیاری افراد نوع واحد جز در ماده و آنچه تعلق به ماده دارد، امکانپذیر نیست. پس آنچه که ماده ندارد با غیر خود اشتراکی در نوع ندارد و هرچه که وجودش، وجود مفارقی (مجرد) باشد، نوع آن منحصر در شخص آنست، یعنی افراد ندارد، زیرا نه عرضی لازم میتواند در عقول، ایجاد کثرت کند (زیرا همه افراد مفروض آن نوع از آن بهره‌مندند) و نه عرضی مفارق میتواند

عامل امتیاز باشد (زیرا عرض مفارق همراه با ماده است و عقول، ماده ندارند).<sup>۶۶</sup>

کثرت نوعی عقول طولی با اختلاف تشکیکی آنان بحسب شدت و ضعف قابل جمع است و بهمین دلیل کثرت آنان با وحدتشان سازگار میباشد.<sup>۶۷</sup> ملاصدرا درباره وحدت عقول چنین میفرماید: «پس کلیه عقول، با اختلاف درجات و مراتبی که دارند، همگی از فرط فعلیت و کمال بمنزله موجود واحدی هستند که دارای جهات فاعلیه متعدد میباشد.»<sup>۶۸</sup> منشأ کثرت نوعی عقول، همان انوار صرف و خالص عقول است که هر نور پیشین، سبب و علت نورهای پس از خود است و در عین حال، غایت و کمال آنان نیز میباشد. نورهای بعدی عکس نورهای پیشین محسوب میشود.<sup>۶۹</sup> این کثرت با توجه به دو مطلب – یکی وحدت و بساطت واجب الوجود و دیگری قاعده «الواحد» – بواسطه کثرت اعتباری که در عقل اول وجود دارد، در سلسله عقول ایجاد میگردد، زیرا محال است که کثرت یکباره از باری تعالی به وجود آید و یا اجسام بطور ابداع از او ظاهر شود.<sup>۷۰</sup>

چگونگی صدور کثرت از عقل اول اینگونه است که از جهت تعقل ذات خویش، موجودی بنام نفس

۶۲. همان، ص ۴۴۵.

۶۳. مدثر / ۳۱.

۶۴. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۲.

۶۵. فصلت / ۱۲.

۶۶. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۲.

۶۷. همو، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۵.

۶۸. همو، الشواهد الربوبية، ص ۱۵۳؛ همو، شرح اصول کافی، تصحیح تحقیق و مقدمه آیت الله رضا استادی، باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۸۹.

۶۹. همو، المفاتیح الغیب، ص ۵۴۶.

۷۰. همو، الواردات القلبية، ص ۱۳۳.

مثال متصل انسان است. یک ملک میتواند بنا بر احوالات نفسانی افراد، بصور مختلفی برای آنها متمثل شود و این مطلب منافاتی با تجرد او ندارد. آنچه مجرد بودن ملائکه را تقویت، بلکه اثبات میکند، مقام معلوم داشتن ملائکه است، زیرا مقام معلوم داشتن ملائکه مساوی است با نفی جسم و امور جسمانی؛ از قبیل تغییر، حرکت، تدریج، زوال و فساد. در صورت راهیابی ماده یا لوازم مادی در ملائکه، دیگر نمیتوان هر یک از آنان را به مقام و مرتبه مخصوص بخود توصیف کرد، زیرا یکی از خواص امور مادی آن است که در آن امکان و استعداد حرکت از قوه بسوی فعلیت راه دارد.

اما با پذیرفتن تجرد ملائکه این سؤال باقی میماند که آیا تجرد ملائکه از نوع تجرد تام است یا تجرد برزخی. در پاسخ به این سؤال میتوان گفت: لازمه تأویلاتی که درباره زمانمند بودن، مکان داشتن، قابل رؤیت بودن و ... گذشت، اینست که ملائکه تجرد برزخی داشته باشند. البته این مطلب منافاتی با این ندارد که لااقل دسته‌یی از ملائکه (ملائکه مقرب) تجرد تام داشته باشند، اما بواسطه احاطه وجودی قیومی خود میتوانند در هر یک از عوالم به هیئت و صورت آن عالم متمثل شوند و تجرد برزخی پیداکنند، همانطور که حکمایی چون ملاصدرا و ابن میثم، ملائکه مقرب را ذوات مبرا از جسمیت، جهت و نیاز به غیر و تصرف در امور جسمانی دانسته و درباره ایشان قائل به تجرد تامند. با توجه به این نکته، میتوان عقول طولی را که تجرد تام دارند و بحسب فطرت تام‌العیار خلق شده‌اند، بر این دسته از ملائکه تطبیق نمود.

۷۱. همو، الشواهد الربوبية، ص ۱۴۰؛ همو، مفاتیح الغیب، ص ۳۶۱.

کلی از وی صادر میگردد، و از جهت مشاهده حضرت معبود و وجوب وجود او، موجود دیگری بنام عقل ثانی از وی صادر میگردد و از جهت ماهیت و امکان ذاتی و فقر و احتیاج خود به ذات علت، موجود دیگری (بنام جسم فلک اول) از او صادر میگردد، و بهمین اعتبارات و تصورات سه‌گانه، توسط عقل دوم، عقل و نفس فلک و جسم فلک دیگری صادر میگردد، تا آنکه این انوار وجودی به عقل آخرین که از آن هیولای عنصری با صورتهای بسیط صادر میشود، منتهی گردد.<sup>۷۱</sup>

بنا بر آنچه گفته شد، میتوان اموری از قبیل زمان و مکان داشتن، صعود و نزول کردن، قابل رؤیت بودن و به خواب رفتن فرشتگان را بگونه‌یی تأویل کرد که با تجردشان سازگار باشد، باین صورت که واژه «ثم» را درباره خلقت ملائکه بمعنای تأخیر در بیان، نه تأخیر در زمان بکار ببریم، در آسمان بودن ملائک را نیز بمعنای نوعی نسبت که میان ایشان و آسمان است و یا بمعنای تحقق داشتن امری در باطن امر دیگر تفسیر کنیم و یا بگوییم آسمانی که محل سکونتشان است، امری برزخی است. در هر سه صورت، سکونتشان در آسمان با تجردشان منافاتی نخواهد داشت. صعود و نزول ملائکه را نیز میتوان بمعنایی غیر از فرود آمدن از بالا به پایین و برعکس، معنا نمود. درباره خواب ملائکه آنچه در نهج‌البلاغه آمده است، عبارت «لا یغشاهم نوم العیون؛ خواب دیدگان آنها را فرا نمیگیرد»، است که مفاد آن نفی خواب بطور مطلق از ملائکه میباشد.

در بحث قابل رؤیت بودن ملائکه، عنوان «تمثل» مطرح میشود، باینصورت که اگر در عبارات نهج‌البلاغه سخن از شکل و هیئتهای جسمانی ملائکه آمده است، منظور تنزل وجودی آنها در ظرف

با توجه به آنچه درباره کثرت عقول و ملائکه گذشت، میتوان گفت:

– عالم ملائکه و عقول، دارای کثرت و تعددی است که از دایره شمارش و نگارش بیرون است.

– این کثرت نوعی است نه شخصی، زیرا نوع مجرد منحصر بفرد است و از طرف دیگر عبارات نهج البلاغه با کثرت نوعی ملائکه سازگار میباشد.

– اختلاف مراتب طولی ملائکه و عقول بشدت و

ضعف است، زیرا از یکطرف وجود دارای وحدت تشکیکی است و از طرف دیگر آنچه در نهج البلاغه درباره ملائکه آمده و برخی بر برخی دیگر بواسطه مقام و مرتبه و وظایف برتری داده شده‌اند، دلیل بر اختلاف تشکیکی مراتب ملائک با یکدیگر میباشد.

– همچنانکه کثرت عقول با وحدت آنها سازگار میباشد، از آنجا که فرشتگان نیز دارای وحدت تشکیکیند، کثرتشان با وحدتشان قابل جمع است.

– منشأ کثرت در عقول، عقل اول میباشد اما نهج البلاغه درباره منشأ کثرت فرشتگان نظری ندارد.

– رابطه طولی بین عقول بصورت ترتب علی و معلولی میباشد، بگونه‌یی که هر عقلی علت عقل بعد از خود میباشد. درباره ملائکه نیز بالحاظ مقام معلوم و نوع منحصر بفرد بودنشان، ترتب ایشان از حیث مقام و مرتبه، قابل اثبات میباشد اما اینکه برخی علت وجود برخی دیگر باشند، چیزی از عبارات نهج البلاغه استفاده نمیشود.

### خلاصه و نتیجه

در این مقاله تجرد و کثرت فرشتگان در نهج البلاغه و همین دو خصوصیت در حکمت ملاصدرا در مورد عقول مورد بررسی قرار گرفته و از تطابق فرشته بر عقل نتایج ذیل بدست آمده است:

■ **اختلاف مراتب طولی ملائکه و عقول**  
بشدت و ضعف است، زیرا از یکطرف وجود دارای وحدت تشکیکی است و از طرف دیگر آنچه در نهج البلاغه درباره ملائکه آمده و برخی بر برخی دیگر بواسطه مقام و مرتبه و وظایف برتری داده شده‌اند، دلیل بر اختلاف تشکیکی مراتب ملائک با یکدیگر میباشد.

۱ – عنوانی که برای اثبات تجرد ملائکه میتوان از آن یاری جست، پذیرش مقام معلوم داشتن ملائکه است زیرا مقام معلوم داشتن بمعنای نفی اوصاف مادی و جسمانی از ایشان است.

۲ – برخی از ویژگیهایی، که در نهج البلاغه برای فرشتگان آمده است، از قبیل مکان داشتن، صعود و نزول کردن، پروبال داشتن و... این نظر را تقویت میکند که برخی از ملائکه تجرد مثالی دارند.

۳ – تجرد مثالی ملائکه منافاتی با این ندارد که دسته‌یی دیگر از ملائکه تجرد تام داشته باشند و بواسطه احاطه وجودی بر عوالم دیگر بتوانند در هیئت و اشکال مختلف متمثل شوند و تجرد برزخی پیداکنند.

۴ – با توجه به نکات فوق میتوان گفت: ملائکه مقرب در صورتی بر عقول مفارقه در حکمت صدرایی تطبیق میکنند که تجرد تام داشته باشند.

۵ – عدد ملائکه مانند عقول کثیر میباشد و در کثرت نوعی و تشکیکی با عقول هماهنگند.

۶ – از آنجا که کثرت عقول و ملائکه تشکیکی میباشد این کثرت با وحدت قابل جمع است.

۷ – منشأ صدور کثرت در عقول، عقل اول است، اما نهج البلاغه درباره منشأ کثرت فرشتگان نظری ندارد.